



کتابخانه مجلس شورای م
کتاب رستم نامه دارای سی و چهار مجل
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۶۲۸۵۶
۴۶۷۹
۶۰۳۶


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رستم نامه دارای سی و چهار مجلس نقاشی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۸۹۶
شماره ثبت ۴۰۳۶
۴۰۳۶





رستم نامه

با

سی و ~~هشت~~ چهار (۳۴) تابلوی نقاشی

تاریخ کتابت سنه ۱۲۴۵ هجری

۱۲۸۰

۱۳۳۴
۱۲۸۰
[illegible]

چون چند روزی براین گذشت ضحاک منجمان را طلب کرد و در طالع او نظر کنند چنین نظر کردند گفتند مدت ده روز [illegible] که در [illegible] شهر [illegible] شده است و ضحاک [illegible]
[illegible] مادران نوری [illegible] هر [illegible] طفلی باشد [illegible] گویند که تقریب ده هزار طفل [illegible] و بندیان [illegible] را [illegible] کشته که شاید فریدون [illegible]
[illegible] فریدون [illegible] رسید [illegible] گفت که فرزند خود را [illegible] از این باشد که دولت ضحاک [illegible] کشته شود [illegible] فریدون [illegible] در [illegible]
[illegible] رسید [illegible] فریدون [illegible] فریدون [illegible] ضحاک [illegible] منجمان [illegible] بقصد فریدون [illegible] مادر فریدون
[illegible] فریدون را [illegible] ضحاک [illegible] و در فریدون [illegible] سیمرغ [illegible]
[illegible] جوان مردان [illegible] که [illegible] مادر فریدون او را آورده [illegible] گفت [illegible] فرزندم را [illegible]
[illegible] که دولت ضحاک [illegible] آن طفل را [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] فرزندی چنین فریدون [illegible] که [illegible]
[illegible] روز چهارم [illegible] که [illegible] فرزند [illegible] بیرون رفت [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] فریدون [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] فریدون [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] القصه فریدون [illegible]
[illegible] فریدون آمد [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] فریدون [illegible] ضحاک [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] ضحاک [illegible] منجمان [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] فریدون [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] منجمان را [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] ضحاک [illegible]
[illegible]
[illegible] فریدون [illegible]
[illegible] فریدون [illegible]
[illegible] ضحاک [illegible]

شنید ثابت [illegible] که [illegible] بازرگان [illegible] عاقبت [illegible] بیرون آورده [illegible]

القصه خواجه سعدان سام را فرزند خود خواند و سام نیز خواجه را پدر خواند و باهم [illegible] جایی روند [illegible]

[illegible] بر سر راه رسیدند و قافله [illegible] سام گفت که [illegible] سام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible] از کوه رسید [illegible] برف [illegible] پیدا شد اما از برکت [illegible] سام [illegible]

[illegible] القصه [illegible] سنگ [illegible] سام آورده [illegible] سام [illegible]

[illegible] سام [illegible] تیغ [illegible]

[illegible] سام [illegible]

[illegible]

اورده ام و از یک کم او کم شد اگر با بد غدار [illegible] برود قلعه [illegible] اورا بتوفیق الهی بر هم که ام دختر خوش جمال شد سام طوق را از گردن [illegible]

برد [illegible] و دختران شاد درست سام را بوسه داد و گفت ای جوانمرد هزار آفرین بر تو باد بدانکه پدرم فغفور چین است و هر روز با شصد هزار کس [illegible] آمده [illegible]

جا [illegible] سام گفت [illegible] و چگونه [illegible] دیو افتادی دختر گفت مرا پریدخت نام است [illegible] خواهریم دختران فغفور چین و خواهر دیگر را پریرخ [illegible]

و دیگری [illegible] در باغ و [illegible] با خواهران به عیش و عشرت مشغول بودند که ناگاه [illegible] رسید و او را [illegible]

در بند کشید و [illegible] که ما را از بند نجات دادی سام گفت [illegible] دارم که پریدخت [illegible]

[illegible] دختر نام پریدخت را از سام شنید آب در دیده گردانید و گفت ای جوانمرد [illegible] که پریدخت [illegible] و تو [illegible]

[illegible] شد و دید [illegible] پریدخت و عاشق شده [illegible] او باز گفت [illegible] تو هم [illegible] برادر و خواهر [illegible]

[illegible] سام را [illegible] پریدخت [illegible] سام [illegible]

با یکدیگر در ان قصر ایوان رسیدند [illegible] سام [illegible] در این قلعه جمشید [illegible]

در گنج را باز کنی [illegible] مقصود [illegible] سام در گنج خانه را باز کرد [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] دید تاج زر جمشید و جام جهان نما در بالای او نهاده بودند سام تاج را [illegible] در ان نظر کرد [illegible] جمشید را [illegible] بیرون آمد

بجانب قلعه همراه پریدخت متوجه گشتند و سعدان با زرگان پریدخت را [illegible] بسیار [illegible] پریدخت [illegible]

پریدخت [illegible] سام را [illegible] بسیار [illegible] سعدان [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] را [illegible] آن [illegible] را [illegible] سعدان گفت شنیده ام که [illegible] بسیار [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] را [illegible] با پریدخت [illegible] مشغول شدند [illegible] ناگاه دیدند [illegible]

[illegible] دیو [illegible] سام [illegible]

[illegible] سعدان [illegible] دیو [illegible]

[illegible] برادر [illegible] برادر [illegible]

[illegible]

[illegible] سام [illegible] برادر [illegible]

[illegible] دیو [illegible] سام [illegible]

[illegible] سام [illegible]

[illegible]













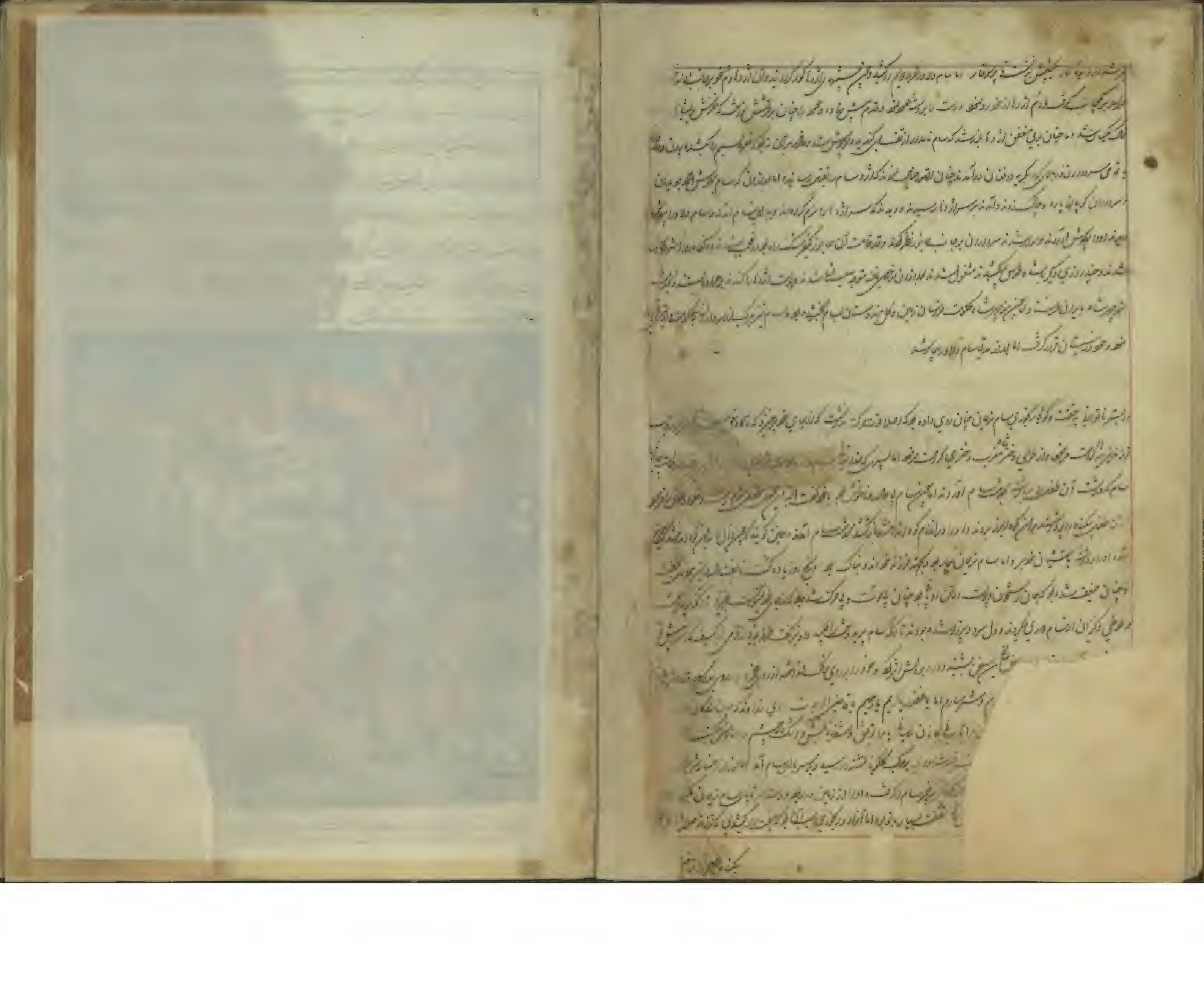
























































[illegible]































